

علامه شبلی در آئینه بوی گل

طاهره وحید عباسی*

زبان وسیله اظهار خیالات است. کار زبان آنست که به وسیله الفاظ و فقرات مفقود ذهنی و دلیل شخصی، خیالات اظهار بکند و این اظهار شامل حرکات جسمانی هم هست که برای فهمانیدن مقصودی در میان گویندگان زبان خصوصی مشترک می‌باشد. پس تعریف زبان به وضوح در این الفاظ مضممر است که زبان نامی است از اشارات و حرکتهای جسمانی و اعضایی که انسان از خیالات و احساسات خود پیدا کرده است، ولی در این اشاره و حرکتهای قوت گویایی بر همه تفوق دارد. انحصار زبان بر تشکیل الفاظ و فقرات است؛ زیرا هر گاه آنها به یکدیگر می‌پیوندند، کلمه‌ای به وجود می‌آید که به مدد آن انسان مقصودی را می‌فهماند و این همه بحثها به زبانشناسی تعلق دارد.

زبانشناسی عبارت است از علمی که انسان به وسیله آن درباره زبان و تشکیل و ارتقای حیات و ممت آگاهی می‌یابد. دقت کردن، تجزیه تاریخ، ارتباط باهم، ساخت معنوی و تقسیم ظاهری زبانها مقصود معظم زبانشناسی است. زبان از الفاظ به وجود می‌آید، بنابراین نسبت زبانشناسی با الفاظ می‌باشد؛ لهذا زبانشناسان می‌خواهند که معانی و مطالب الفاظ را مورد دقت قرار دهند و تاریخ آنان را هم نشان بدهند.

سبک در لغت تازی به معنی گداختن و ریختن زر و نقره است، ولی ادبای قرن اخیر سبک را مجازاً به معنی طرز خاصی از نظم و نثر استعمال کرده‌اند. تقریباً آن را در برابر «استیل» Style اروپاییان نهاده‌اند. «استیل» Style در زبانهای اروپایی از لغت

* رئیس بخش فارسی دانشگاه برکت الله، بهوپال (مادیا پرادش).

«استیلوس» *Stiluse* یونانی مأخوذ است که معنی آن «ستون» است و در عرف ادب این اصطلاح به طرز ادا اطلاق می‌شود که از لحاظ ممیزات به هنرهای زیبا مشابهت دارد و نیز به روش نگارش هم اطلاق می‌شود. سبک در اصطلاح ادبیات آسیایی عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب طرز تعبیر که به وسیله طرز تفکر گوینده و نویسنده استعمال می‌شود.

بعد از تعریف سبک و زبانشناسی نتیجه می‌گیریم که سبک از یک جانب با زبانشناسی آمیخته است و از جانب دیگر با تنقید ادبیات؛ بنابراین زبانشناسی آیین بنیادی سبک است، ولی سبک جزو زبانشناسی نیست. وقتی کسی ادبیات مطالعه می‌کند، به وسیله سبک، آن ادبیات را عیار می‌زند و می‌سنجد و خوب و زشت آن را می‌شناسد، یعنی در بحث همواره سبک، ادبیات را یاری می‌کند. پس معلوم شد که سبک و زبانشناسی با یکدیگر لازم و ملزوم هستند.

من کتاب «بوی گل» را به این سبب مطالعه کرده‌ام که دربابم سبک و زبان شبلی نعمانی در آن چگونه است. شبلی علاوه بر این کتاب، یعنی «بوی گل» دو کتاب دیگر نیز دارد به نام «دیوان شبلی» و «دسته گل». من «بوی گل» را به این جهت برای تحریرکردن سبک و زبان آن انتخاب کرده‌ام که مجموعه غزلیات است و بیست و پنج غزل دارد.

شبلی در هنگامه مشرق که دورانی پُر آشوب بود، در یکی از مضافات اعظم‌گره (آتراپرادش)، در سال ۱۸۵۷ میلادی تولد یافت. در ایام کودمی به حضور مولوی شکرالله زانوی ادب زده است. شبلی از فاضل اجل، مولانا فاروق چریاکوتی و علامه دهر مولانا عبدالحق خیرآبادی و محدث زبان مولانا فضل الحسن سهارنپوری و از این چنین کاملان استفاده کرده است. گویند که چون مولانا فضل الحسن استاد اوریتل کالج لاهور، خواست که شبلی را در خانه خود درس بدهد، قطعاً فرصت نداشت، ولی شبلی در طلب علم از خانه او تا دانشکده همراه مولانا پیاده می‌رفت و در آن وقت در میان

راه، مولانا شبلی را درس می‌داد. شبلی را شوق علم به غایت بود؛ همین است که او در ایام کودکی علوم رایج را فراگرفت.

اکنون این دنیا چنان مبدل شده است که نه چنان آموزندگان هستند، نه آموزگاران. شبلی در ایام نوجوانی سعادت حجاز حاصل کرد و بعد از مراجعت، به مباحثه مسلک وهابی که در آن زمان تازه بود، سرگرم شد. شبلی مخالف سرسخت این تحریک بود. برمبنای مشورت اقارب، او می‌خواست پیشهٔ وکالت و امانت را انتخاب کند، ولی خدمت بر سیر بالین او خنده می‌زد؛ زیرا که او به عنوان ادیبی بی‌نظیر و مؤرخ‌خی بلندپایه، مفسری فاضل، تذکره‌نگاری دلپسند و سیرت‌نویسی محتاط بود. این خوشبختی ادبیات است که شبلی از پیشهٔ وکالت مأیوس شد و در سال ۱۸۸۲ میلادی برای دیدن برادر خود محمد مهدی به علیگره رفت و آنجا با سید احمد ملاقات نمود و خود را در زمرهٔ رفقای او شامل گردانید. شبلی مرد زیرک و دانشمندی بود. او در هیجده سالگی زیر سایهٔ والد خود شیخ حبیب‌الله، درسیات رسمی را فراگرفت. چون در علیگره جای استاد فارسی و عربی خالی شد، مولوی سمیع‌الله مرحوم، سفارش او را به سید احمد کرد و از این طریق رابطهٔ شبلی با دانشگاه علیگره پیدا شد و پرفسور آن دانشگاه گشت. شبلی با نهایت دلسوزی و دانشمندی خدمت مدرسهٔ العلوم را انجام می‌داد. در این زمان شبلی مسافت بلاد مختلفه را طی کرد و برای «الفاروق» از کتابخانه‌های مختلفه مواد مهیا می‌کرد. در سال ۱۸۹۲ میلادی سلطان ترکی، به شبلی نشان مجیدی عطا فرمود و در سال ۱۸۹۴م حکومت هند خدمات ادبی شبلی را ستایش کرده، به او خطاب شمس‌العلماء عنایت فرمود. آنوقت شبلی بیشتر از سی و هفت سال نداشت. شبلی بعد از درگذشت سید احمد از خدمات مدرسهٔ العلوم دست برداشت و در حیدرآباد به ترتیب و تنظیم «سلسلهٔ آصفیه» پیوست، ولی آنجا او را پسند نیامد و بر بنای نارضایتی برای چند روز به قصد سیر و سیاحت به بمبئی رفت. بعد از آن به لکهنو آمد و از اصرار احباب به ساخت و پرداخت ندوة العلماء مشغول شد، ولی

این نیز او را پسند نیامد؛ زیرا که از اجتهادات او جماعتی را خوش نیامد، همین است که در سال ۱۹۱۳ میلادی به علت کوتاه‌نظری یک جماعت خاص، شبلی ندوة العلماء را بدرود گفته به اعظم‌گره رفت و اساس دارالمصنّفین را افگند. در آخر عمر به ترتیب کتاب سیرة‌النّبی مشغول شد. شکی نیست که شبلی در عصر خود به غایت معروف و فاضل اجل بود. اگر شخصی در یک زمان شاعر و فلسفی و مؤرّخ و ناقد و ادیب و معلّم و واعظ و مصلح و فقیه و محدووث بوده، آن شخصیت شبلی است؛ زیرا که قضا و قدر جمله خصوصیات بالا را به یک نقطه مرکوز کرده بود و نسل آینده کسی به پای او نخواهد رسید.

شبلی بر مقامات مختلفه اقامت گزیده بود و سیاحت او در تحریکات ادبی، انقلابی خارق‌العاده پیدا کرد. شکی نیست که هر دوره زندگانی شبلی محتاج تبصره است که سیرت‌نگار او هرگز چشم‌پوشی نتوان کرد و این تفسیرات اعم از مذهبی و سیاسی و ادبی در خدمات شبلی بر هر مقام طاری و ساری است.

شبلی شاعر و مؤرّخ و تذکره‌نگار و معلّم مذهبی و مصلح ملی و تحت تأثیر فیض صحبت سیّد احمد بود که در زمانهای بعد این فیض، شبلی را در تخلیق آثار ادبی یاری کرد.

شکی نیست که این لطافت خیال در فطرت شبلی مجدد اعظم علی‌گره وجود دارد. از خوان ادب شبلی همه کس بهره‌مند می‌شد. وقتی که شعرالعجم حصّه پنجم چاپ شد، قدردانان شعر، این کتاب را کحل‌البصری دانستند. نزاکتهای شاعری و تصوّف را که شبلی به این نفاست در شعرالعجم بیان کرده، هر دانای اسرار شعر و سخن را متأثر کرده است.

شبلی در شعرالعجم تاریخ ادبیات فارسی را به تحریر آورده است. شبلی در حصّه اوّل، شعرالعجم از عباس مروزی تا نظامی گنجوی، تذکره مکمل و تنقید و تبصره بر کلام شعر آنها ارایه نموده است. در جلد دوّم، ذکر شعرای متوسطین است، یعنی از

حضرت خواجه فریدالدین تا حافظ شیرازی و این هم مشتمل بر تنقید و تذکره است. در جلد سوّم، حالات مفصّل، مشتمل بر تنقید و تبصره از شعرای متأخرین تا ابوطالب کلیم است. در جلد چهارم، بحث دربارهٔ آب و هوای ایران و تمدّن و معاشرت و سیاست و اسباب دیگر آن سرزمین را بیان کرده است که شاعران فارسی فطرتاً از آن متأثر شده‌اند. جلد پنجم، در اصل تصنیف مستقل فنّ عروض است. شبلی در شاعری به غایت زبان نگشوده است؛ زیرا که مواد همه متوجّه تصوف شد، ولی او در شاعری عشقیه، دریای موجزن کرده است که پر از گوهرهایی بی‌بهاست و قدردان شعر. این جلد پنجم را صحیفهٔ عشق و جان سخن می‌شمارد و این مقوله بر او صادق می‌آید که شبلی آشنای ازلی با عروس سخن است و دنیای سخنی که بر آن نزاکتهای شعری جان داده است، آن هم بازگشت قلم شبلی است.

کار شبلی عکاسی کردن فطرت انسانی است. او در خط و خال انسانی، اوصاف باطنی او را می‌خواهد. نظر او بلند است و نگاه دوربین او محدود به حسن نیست. همین است که شبلی اکثر در مضامین فرسوده تاریخی، روح نو دمیده است. هر صفحه آن چمنی است و هر سطر آن یک گل. رنگینی بیان و لطافت ادبی او در مضامین فرسوده روح دمیده و مسایل دقیق را آسان کرده است. آن ادبیات کامیاب و کامران است که آینه‌دار حال و مستقبل است و در آن فقدان واقعیت تامه و تخیل و افادیت و آهنگ نیست.

این فاضل اجل و علامه دوران روز هیجده نومبر ۱۹۱۴ میلادی از دنیا رفت. این هستی جامع صفات و علم مجسم در اعظم‌گره مدفون شد.

تألیفات

تألیفاتی که از شبلی طبع و نشر یافته است به قرار ذیل می‌باشد:

اردو: رسالۀ نعیم گذشته، الجزیه، کتابخانۀ اسکندریه، المامون، رسایل شبلی، سیرة النعمان، الفاروق، سفرنامه، الغزالی، تاریخ علم کلام، علم کلام جدید، سرگذشت

مولانا روم، موازنه انیس و دبیر، شعراالعجم (در پنج جلد)، مقالات شبلی، مضامین عالمگیر، سیرة النبی، و مجموعه کلام اردو.

فارسی: دستة گل، بوی گل، و دیوان شبلی.

عربی: اسکات المعتدی، بدء الاسلام، الجزیه، النقد علی التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان، و نیز مقالات و مضامین چندی که در رساله‌های مصری انتشار یافته است.

* * *